

پرس و جو دربارهٔ شیوه‌های هستی

مردم‌شناسی مدرن‌ها

برنو لاتور

ترجمه به انگلیسی: کاترین پورتر

ترجمه به فارسی: رؤیا منجم



شعری

سرشناسه	لاتور، برنو، ۱۹۴۷-م. Latour, Bruno
عنوان و نام پدیدآور	پرس و جو: درباره‌ی شیوه‌های هستی مردم‌شناسی مدرن‌ها
مشخصات نشر	تهران: نشر علم، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	۶۱۳ ص.
شابک	۹۷۸-۹۶۴-۲۲۴-۷۱۷-۲
وضعیت فهرست نویسی	فیبیا مختصر
یادداشت	فهرست نویسی کامل این اثر در نشانی: http://opac.nli.ir قابل دسترسی است
یادداشت	عنوان اصلی: An Inquiry into modes of existence
شناسه افزوده	پورتر، کاترین، ۱۹۴۱-م. مترجم. Porter, Catherine
شناسه افزوده	منجم، رویا، ۱۳۳۴-، مترجم
شماره کتابشناسی ملی	۳۸۰۲۳۰۲۰



سجل

پرس و جو

درباره‌ی شیوه‌های هستی مردم‌شناسی مدرن‌ها

برنو لاتور

ترجمه به انگلیسی: کاترین پورتر

ترجمه به فارسی: رویا منجم

چاپ اول: ۱۳۹۴

تیراژ: ۴۴۰ نسخه

لیتوگرافی: کوثر

چاپ: رامین

مرکز پخش علم: خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان شهدای ژاندارمری

بن بست گرانفر، پلاک ۴، تلفن ۶۶۴۱۲۳۵۸

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۲۲۴-۷۱۷-۲

فهرست مطالب

۴۳	بخش ۱
۴۳	چگونه می‌توان پرس‌وجوی شیوه‌های هستی‌مدرن‌ها را شدنی کرد
۴۵	فصل ۱
۴۵	تعریف هدف پرس‌وجو
۶۹	فصل ۲
۶۹	گردآوری اسناد برای پرس‌وجو
۹۵	فصل ۳
۹۵	تغییر خطرناک ارتباط و هم‌خوانی
۱۲۷	فصل ۴
۱۲۷	فراگرفتن جا باز کردن
۱۵۹	فصل ۵
۱۵۹	برطرف کردن برخی از بازدارنده‌های گفتار
۱۹۳	فصل ۶
۱۹۳	تصحیح نارسایی و کمبود جزئی ساختار
۲۲۹	بخش ۲
۲۲۹	چه‌گونه از چندگانگی‌گرایی
۲۲۹	(پلورالیسم) شیوه‌های هستی‌سود بریم
۲۳۱	فصل ۷
۲۳۱	از نو نهادینه کردن موجودات دگردیسی
۲۶۳	فصل ۸
۲۶۳	دیده‌شدنی کردن موجودات تکنولوژی
۲۹۵	فصل ۹
۲۹۵	جای دادن موجودات ساخته‌ی خیال

۳۲۷	فصل ۱۰
۳۲۷	فراگرفتن احترام گذاشتن به نمودها
۳۶۷	بخش ۳
۳۶۷	چگونه جمع‌ها را از نو تعریف کنیم
۳۶۹	فصل ۱۱
۳۶۹	خوشامدگویی به موجوداتی که به ویژه حسلس‌اند
۴۰۹	فصل ۱۲
۴۰۹	احضار کردن شیخ‌های سیاسی
۴۴۷	فصل ۱۳
۴۴۷	گذر قانون و ذهن‌نماها
۴۷۵	فصل ۱۴
۴۷۵	سخن گفتن از سازمان‌یافتگی به زبان خودش
۵۱۵	فصل ۱۵
۵۱۵	بسیج موجودات با علاقه‌ای پرشور
۵۵۱	فصل ۱۶
۵۵۱	تشدید تجربه‌ی دودلی‌ها

(پروفسور) برنولاتور (۱۹۴۷)

فیلسوف و جامعه‌شناس علوم در فرانسه است که بیشتر به خاطر پژوهش‌هایش در رشته‌ی مطالعات علوم و تکنولوژی شناخته شده است. او یکی از نخستین نوآوران پنداره‌ی^۱ بازیگر - شبکه است.

مهمترین اثرش «ما هیچ‌وقت مدرن نبوده‌ایم» (انتشارات علم، ۱۳۹۳) است که در واقع به مردم‌شناسی علم برای بازاندیشی و ارزیابی دوباره‌ی «فلسفه و ذهن» می‌پردازد. بحثش این است که جامعه هرگز به راستی مدرن نبوده است و به ترویج «نامدرن‌گرایی» در برابر بست مدرنیسم و مدرنیسم و مدرنیسم‌ستیزی می‌پردازد. مدرنیسم را به صورت عصری نشان می‌دهد که باور کرده کل گذشته را در پشت خود پاک کرده است و واکنش مدرن‌ستیزی را به صورت دفاع از کلیت‌هایی مانند روح؛ خردورزی؛ آزادی‌خواهی؛ جامعه، خداوند یا حتی گذشته می‌بیند. بنا به لاتور پست‌مدرن‌ها انتزاعات مدرنیستی را به شکلی پذیرفته‌اند که انگار واقعی بوده‌اند. اما برخورد «نامدرن» از نو توازن میان علم و تکنولوژی از یک سو و جامعه را از سوی دیگر با برجا می‌کند. او می‌کوشد که از راه مطالعات موردی دروغ دوگانگی‌های ذهن/عین و طبیعت/جامعه را که به افلاطون بازمی‌گردد اثبات کند. دوگانگی عین/ذهن را به کار نیامدنی می‌یابد و برخورد تازه‌ای را به دانش‌و‌شناخت، کار؛ و منابع در گردش پیشنهاد می‌دهد. بنا به لاتور این دوگانگی باعث شده که در میان این دو قطب «دورگه‌هایی» رشد کنند (شبکه‌ها) که نه می‌توانند در این قطب در نظر گرفته شوند و نه در قطب دیگر و برای پوچی دوگانگی طبیعت/جامعه هم به تاریخ علوم در باخترزمین بازمی‌گردد و نمونه می‌آورد.

^۱ در این ترجمه به جای نظریه، پنداره به کار برده شده و به جای عمل‌کنش و کردار چرا که بیشتر با درونمایه‌ی این متن که کوششی است برای بازبینی کلی فلسفه‌ی باخترزمین هم‌نواپی دارد و خواننده نظریه را کمتر به عنوان حکم می‌گیرد، کاری که علوم باخترزمینی خواسته و ناخواسته تلقین می‌کنند که نظریه‌هایشان حکم دانسته‌های بی‌چون و چرا را دارند.

در این آخرین کتابش «پرسوجو در باره‌ی شیوه‌های هستی» (۲۰۱۳) انگاره‌های پیشنهادی خود را در «ما هیچ‌وقت مدرن نبوده‌ایم» پیش می‌برد و راه‌حل‌های تازه‌ای پیشنهاد می‌دهد.

www.ketab.ir

به خواننده

راهنمای استفاده از پرس و جوی جمعی ادامه دار

این کتاب خلاصه‌ی پرس و جویی است که من در بیست و پنج سال گذشته با یک دیدگی دنبال کرده‌ام. در پرتو یارانه‌ی اتحادیه‌ی اروپا توانسته‌ام سکویی بیافرینم که به شما اجازه می‌دهد نه تنها این گزارش مشروط را بخوانید، بلکه از این گذشته با به کار بردن دستگاه پژوهشی که در Modeofexistence.org در دسترس است، آن را گسترش بخشید.

این پژوهش که در تنهایی آغاز شد در اینجا به کمک تیم کوچکی که با نام رمزی به انگلیسی AIME و به فرانسه EME پرس و جو در باره‌ی شیوه‌های هستی گسترش یافته است. اگر همه چیز به خوبی پیش برود، سکوی ما به ما اجازه می‌دهد که اجتماع پژوهشی بزرگ‌تری را بسیج کنیم.

با ثبت نام در سایت، به نسخه‌ی کامل دیجیتال این کتاب دسترسی خواهید داشت و بنابراین به یادداشت‌ها، کتاب‌شناسی، فهرست راهنما، واژه‌نامه و اسناد تکمیلی که در آنجا در اختیار گذاشته‌ایم. میان‌پهنه‌ی دیجیتالی از این دست در آداب امروزی کار دیگر به خوبی لنگر انداخته است و در مورد ما به اندازه‌ی کافی انعطاف‌پذیر است که راههای خواندن را زیاد کند در عین حال که پیوسته دستگاه تکامل‌یابنده‌ی نقدی را فراهم می‌آورد که از توضیحاتی سود می‌برد که شما و دیگر خوانندگان در افزودن به آن کوتاهی نخواهید کرد. (اصطلاحات سیاه شده در متن به واژه‌نامه دیجیتالی اشاره دارد)

چیزی که این پروژه را بسیار گیرا و جالب و البته بسیار دشوار می‌کند این است که نه تنها به خواندن این کار دعوت می‌شوید، بلکه می‌توانید محیط تا اندازه‌ای ناآشنایی را هم کندوکاو کنید. میان‌پهنه‌ی دیجیتال به شکلی طراحی شده که به

اندازه‌ی کافی دستگیره در اختیار شما می‌گذارد تا بتوانید شماری از تجربه‌هایی را از نو ردیابی کنید که به گمان من در دل تاریخ مدرن‌ها نهفته است، در حالی که شرح‌های خود مدرن‌ها از این تجربه‌ها چندان کمکی به درک‌پذیر کردن آنها نمی‌کند. از دید من این تضاد میان تجربه‌ها و شرح‌های آنها که با متافیزیک در دسترس اختیار و نفوذ یافته چیزی است که توصیف تجربی مدرن‌ها را بسیار دشوار می‌سازد. برای فراتر رفتن از این تضاد است که شما را دعوت می‌کنم به ناسازگاری‌هایی از نزدیک توجه کنید که پیرامون تعبیر ارزش‌های گوناگون راستی و درستی نهفته که هر روز با آنها رویاروی می‌شویم. اگر پنداشت و فرضیه من درست باشد، درمی‌یابید که می‌توان میان شیوه‌های متفاوتی تمایز گذاشت که از روی هم گذشتن با گذرگاه‌های دوتایی‌شان را می‌توان به شکلی تجربی تعریف کرد و بنابراین با دیگران در میان گذاشت. شما را تشویق می‌کنم تا در این کار از راه محیط دیجیتالی که برای این منظور فراهم آورده‌ایم شرکت کنید.

زیرا این باور راسخ را دارم که وقتی راه‌های تازه‌ای برای آشنا کردن خود با گفت‌ووشنودهای پرس‌وجو کشف کنید، می‌توانید پاسخ‌های به نسبت متفاوتی به پرسشنامه‌ای دهید که این پرس‌وجو حول و حوش آن ساخته شده است. در پرتو میان‌پهنه‌ی دیجیتالی می‌توانید هر شیوه و گذرگاه هر دو شیوه‌ای را راهیابی کنید. پس از بازبینی اسنادی که ما شروع به گردآوری کرده‌ایم، آماده خواهید بود تا خودتان اسناد دیگری را در اختیار بگذارید. کل گیرایی این کار در این نهفته که شما و دیگر مشارکت‌کنندگان، خواه کتاب را خوانده یا نخوانده باشند، این امکان را دارید که کاری را که در اینجا آغاز شده با اسناد، منابع، شهادت‌های تازه‌ای ادامه دهید و از همه مهم‌تر با تصحیح یا تعدیل پروژه در رابطه با نتایج به دست آمده، پرسش‌نامه را تغییر دهید. در آزمایشگاه اکنون برای رسیدن به یافته‌های تازه باز باز است.

در مرحله‌ی نهایی، اگر بخواهید حتی می‌توانید با ارائه‌ی شرح‌هایی متفاوت از شرح‌های من به عنوان تعبیر تجربه‌هایی که با هم به آنها سر زده‌ایم، در شکل آغازین دیپلماسی شرکت کنید. به راستی که در یک سلسله از برخوردهای برنامه‌ریزی شده، به کمک میانجی‌ها، می‌کوشیم نسخه‌های دیگری، متافیزیک‌های

دیگری پیشنهاد دهیم که فراتر از آنهایی روند که در این گزارش مشروط آمده است. حتی می‌توانیم سیمای نهادهای دگری را طراحی کنیم که برای پناه دادن به ارزشهایی که باید تعریف کرده باشیم، مناسب‌تر باشند.

این پروژه بخشی از تکامل چیزی است که با اصطلاح هنوز مبهم «علوم مردمی دیجیتال» شناخته شده است و سبک در حال تکامل آن شروع به تکمیل سبک‌های قراردادی‌تر علوم اجتماعی و فلسفه کرده است. هر چند من از مطالعه‌ی پروژه‌های تکنولوژیکی در حال نوآوری همزمان در تمامی جبهه‌ها یاد گرفته‌ام که رهنمودی برای شکست است، در اینجا آهنگ آن داریم که نوآوری‌ها را از لحاظ روش، مفهوم، سبک و درونمایه همزمان کندوکاو کنیم. تنها تجربه به ما خواهد گفت که این دستگاه دورگه که تکنیک‌های تازه‌ی خواندن، نوشتن و پرس‌وجوی جمعی را به کار می‌برد، کار فلسفه‌ی تجربی را که قصد آغاز آن را دارد، آسان یا پیچیده می‌کند. زمان کوتاه است: ناگزیریم این تلاش برای توصیف ماجراجویی مدرن‌ها را تا اوت ۲۰۱۴ - یک سده پس از خاطره‌ی فاجعه‌بار ۱۴ اوت - به شکل متفاوتی به پایان برسانیم. دیگر می‌توانید ببینید چرا من به تنهایی نمی‌توانستم در این کسب‌وکار به پیروزی رسم.

نگاهی کلی

از آنجا که نمی‌توانم بر دشواری کاری را که می‌خواهم خوانندگان بر دوش بگیرد، نقاب کشم، می‌گویم در همین آغاز انگیزشی کلی ایجاد کنم تا آنها بدانند می‌خواهم به کجا آنها را راهنمایی کنم - که ممکن است کمک کند تا خوانند بخشهای دشوار را تاب آورند، راهنمایی که راه را نشان می‌دهد می‌تواند آزمون‌های سختی را که در راه است اعلام کند، دست کمکی دراز کند، شمار استراحت‌ها را بیشتر کند، شیب‌راه‌ها و طناب‌های بیشتر بیفزاید، اما این در توان او نیست که قلعه‌ها را صاف کند تا خوانندگانش که پذیرفته‌اند در این سفر او را همراهی کنند، از آنها بگذرند.

گزارش در باره‌ی این پرس‌وجو را به سه بخش تقسیم کرده‌ام. در بخش اول، پیش از هر چیز به دنبال مشخص کردن هدف (فصل ۱) هستم و پس از آن ارائه‌ی داده‌هایی که برای این پرس‌وجوی به نسبت غیرعادی لازم است (فصل ۲). گذشته از آن لازم است دو بازدارنده‌ی را از پیش پا بردارم که تمامی تلاشهایمان را برای پیشرفتِ درک‌مان از مدرن‌ها درنیافتنی و حتی پوچ و ابلهانه می‌کند. این دو بازدارنده بی‌تردید با هم ارتباط دارند، اما با این حال با اختصاص دادن دو فصل (۳ و ۴) به پرسش کلیدی دانش‌و شناخت عینی، آنها را از هم جدا کرده‌ام - چرا رویداد علم درک شیوه‌های دیگر را تا به این اندازه دشوار کرده است؟ - و دو فصل دیگر (۵ و ۶) را به این پرسش اختصاص داده‌ام که ساخت و واقعیت چه پیوندی با هم دارند - چرا ما نمی‌توانیم در یک نفس در باره‌ی چیزی بگوییم که هم «هست و حقیقت دارد» و هم «ساخته شده است»، یعنی هم «واقعی» است و هم «تولید و ساخته شده است»؟ در پایان بخش اول، یاد می‌گیریم چگونه با تکیه بر رشته‌ی راهنمای تجربه، تکیه بر تجربه‌گرایی بنا به تعریف ویلیام جیمز: هیچ‌چیز جز تجربه، اما هیچ‌چیز نه کمتر از تجربه، در باره‌ی چندتا بودن گونه‌های موجودات به درستی

سخن بگویم.

بنابراین وقتی زمین پاک شده، وقتی تجربه یکبار دیگر راهنمای تکیه‌پذیری شده، وقتی گفتار از فشارهای عجیب و غریب خاص مدرنیسم آزاد گشته، در جایگاهی در بخش دوم خواهیم بود که از چندگرایی شیوه‌های هستی بهره‌بریم و خود را از زندان نخست تقسیم‌بندی عین/ذهن نجات دهیم. شش شیوه‌ی نخست که شناسایی می‌کنیم به ما اجازه می‌دهد تا بنیان به کلی متفاوتی برای مردم‌شناسی تطبیقی پیش کشیم، آنها اختلافاتی است که فرهنگ‌های دیگری توجه خاصی به آن کرده‌اند. سپس می‌توانیم پیدایش شیوه‌ها، نوسانات ارزشها، اثرات نامساعدی را که پیدایش هر شیوه روی توانایی ما برای درک شیوه‌های دیگر داشته است، بهتر دریابیم. از امتیاز این تحلیل سود می‌جویم تا آنها را با پیشنهاد سیستم مختصاتی متفاوت به شکل سیستماتیک‌تری آرایش دهیم.

این سیستم به ما در بخش سه اجازه می‌دهد تا شش شیوه‌ی دیگر را شناسایی کنیم که بیشتر منطقه‌ای و به عادات علوم اجتماعی نزدیک‌ترند؛ این شیوه‌ها به ما کمک می‌کنند تا آخرین بازدارنده‌ی اصلی در برابر پرس‌وجوگری‌مان را از پیش پا برداریم؛ برداشت **جامعه** و از همه مهم‌تر **اقتصاد**، آن طبیعت دومی که شاید بهتر از تمامی شیوه‌های دیگر ویژگی مردم‌شناسانه‌ی مدرن‌ها را تعریف می‌کند.

درست همان‌طور که در آغاز تمرین نهایی/ارکستر فلینی، هر نوازنده‌ای که در برابر دیگران سخن می‌گوید به تیمی که برای گشت‌و‌گو با آنها آمده خاطرنشان می‌کند که سازش، درست همان سازی است که به راستی برای ارکستر ضروری است، این کتاب هم به شیوه‌ای کار می‌کند که خواننده احساس کند هر شیوه‌ای که کندوکاو می‌شود، بهترین، تمایزگذارنده‌ترین، مهمترین و خردمندانه‌ترین است... اما مهمترین آزمون برای هر شیوه این است که بتوان تجربه‌ای را که من مدعی کشف رشته‌ی راهنمایش هستم، به روشنی از گزارش وابسته به نهادش متمایز کرد. این تنها راهی است که بتوان گزارشهای رضایت‌بخش‌تری در مرحله‌ی بعدی پیشنهاد کرد. در پایان این دو بخش، سرانجام می‌توانیم نسخه‌ی بیشتر مثبت تا منفی کسانی را ارائه دهیم که «هیچ‌وقت مدرن نبوده‌اند»: «این چیزی است که در اینجا برای ما پیش آمده؛ این چیزی است که در اینجا برایمان به ارث گذاشته شده،

با این مردم‌شناسی تاریخی، یا بهتر است گفته شود این وجودشناسی منطقه‌ای چه کار خواهیم کرد؟»

چه باید کرد؟ این هدف نتیجه‌گیری کلی است که ناگزیر بسیار کوتاه است زیرا به سرنوشت سکوی پژوهشی همکارانه‌ای وابسته است که بلندپروازی این متن، خلاصه‌ی گزارش کوتاهی در باره‌ی این پرس‌وجو، این است که علاقه‌ی خواننده را به آن برانگیزاند. در اینجا مردم‌شناس تبدیل به رئیس تفاهم‌نامه می‌شود تا یک سلسله «نماینده‌ی‌های دیپلماتیکی» را پیشنهاد دهد تا به ما اجازه دهد مجموعه ارزشهایی را که در بخش دو و سه رزم‌آرایی شده - و همگی تاریخ محلی و خاص مدرن‌ها را تعریف می‌کنند - به ارث ببریم، اما در چارچوب نهادهای نوشده و بنا به رژیم‌های نوشده‌ی گفتار.

سپس، اما تنها انگاه می‌توانیم رو به سوی «دیگران» - دیگران پیشین! - بگردانیم تا گفت‌وشنود و چانه‌زنی در این باره را آغاز کنیم که کدامیک از ارزشها را نهادینه کنیم، بپائیم و نگاه داریم و شاید سهیم شویم. اگر قرار باشد موفق شویم، مدرن‌ها سرانجام می‌فهمند که چه اتفاقی برایشان افتاده، آماده می‌شوند تا جنگ‌هایی را که باید برای جنگیدن‌شان آماده شوند، برآورده کنند. کمترین این است که دیگران می‌فهمند از این لحاظ کجا ایستاده‌اند. شاید با هم بتوانیم بهتر خود را برای رویاروی با پیدایش جهانی آماده کنیم بی‌آنکه هیچ جنبه‌ای از تاریخ‌مان را انکار کنیم. شاید سرانجام جهانی در دسترس درک ما قرار بگیرد.

سیاسگزاری

انتشار این کار و از این گذشته تکامل سکوی پرس‌وجو در باره‌ی شیوه‌های هستی به یاری کمک مالی شورای پژوهش اروپا شدنی گشته است و از این راه قدردانی خود را از دفتر مأموریت پژوهش علوم اروپا برای پشتیبانی از این پروژه از آغاز تا پایان و از این گذشته از دانشکده علوم معادن برای دو سال مرخصی که در سال ۱۹۹۵ و ۲۰۰۵ به من داد ابراز می‌کنم.

مقدمه

دوباره اعتماد به نهادها؟

پرسشی تکان دهنده خطاب به یک کارشناس آب و هواشناسی * که ما را ناگزیر می کند میان ارزشها و شرحهایی که کارشناسان شان از آنها می دهند؛ تمایز بگذاریم.

میان مدرنیزه کرده و بومی کردن ecologizing باید * با پیشنهاد سیستم متفاوتی از مختصات تمایز بگذاریم.

که ما را به تعریف صحنه‌ی به خیال درآورده شده‌ی دیپلماتیکی راهنمایی می کند * که به نام چه کسی گفت و گو کنیم * و با چه کسی گفت و گو کنیم؟

پرس و جو ابتدا همانند پرس و جویی است که کنش های گفتاری را در بر می گیرد * در حالی که یاد می گیریم شیوه های متفاوت هستی را شناسایی کنیم.

پیش از هر چیز هدف این است مردمانی را همراهی کنیم که میان اقتصاد و بوم شناسی (اکولوژی) تاب می خورند.

پیش از آنکه خواننده بتواند دریابد چگونه ما - امیدوارم! - با کوکا و راهوروش تازه ای که محیط دیجیتال در دسترس ما می گذارد با هم کار خواهیم کرد، لازم است پیش مرزهای از چیزی که در این پرس و جو مخاطره آمیز است پیش کش کنم. از آنجا که کوچک ترین عناصر می توانند گام - به - گام به بزرگ ترین عناصر برسند، بگذارید با حکایتی آغاز کنم.

* پرسشی تکان‌دهنده خطاب به یک آب‌وهواشناس

آنها دور میزی نشسته‌اند، حدود پانزده صنعت‌گردان فرانسوی که مسئول رشد پایدار شرکت‌های گوناگونی هستند، در برابر یک استاد آب‌وهواشناسی، یک پژوهنده از کالج فرانسه، پائیز ۲۰۱۰ است. نبردی در این باره که آیا برهم‌ریختگی‌های کنونی آب‌وهوا سرچشمه‌ی مردمی دارند یا نه در خروش است. یکی از صنعت‌گردانان از استاد پرسشی می‌کند که من کمی آن‌را پهلوان‌مآبانه می‌یابم: «اما چرا ما باید گفته‌های شما را بیشتر از بقیه باور کنیم؟ حیرت می‌کنم. چرا او آنها را در یک جایگاه می‌گذارد انگار که موضوع بر سر تفاوت ساده‌ی آرا میان این کارشناس آب‌وهوا و کسانی است که (با اندکی سوءاستفاده از واژه‌ی «شک‌گرا») «شک‌گرایان» آب‌وهوا نامیده می‌شوند؟ آیا ممکن است که صنعت‌گردان به ابزار سنجشی برتر از ابزار کارشناس دسترسی داشته باشد؟ چگونه این بوروکرات معمولی می‌تواند در جایگاهی باشد که مواضع کارشناسان را بنا به علم حسابی کمابیش دقیق‌تر بسنجد؟ به راستی که پرسش او مرا تکان می‌دهد، به ویژه چون از سوی کسی پیش کشیده می‌شود که کارش این است که علاقه‌ی خاصی به موضوعات بوم‌شناسی (اکولوژی) نشان دهد. آیا بگویم به راستی به این جا رسیده که مردمان می‌توانند در باره‌ی سرنوشت سیاره به شکلی سخن گویند که انگار روی صحنه‌ی مسابقه‌ی مشت‌زنی تلویزیونی هستند و وانمود می‌کنند که هر دو موضع هم‌طراز هم هستند؟

نمی‌دانم آن استاد چگونه پاسخ خواهد داد. آیا آن فضول را با این یادآوری جای خودش می‌نشانند که پرسش باور در میان نیست، بلکه پای واقعیتی مسلم در کار است؟ آیا یک‌بار دیگر «داده‌های بی‌چون‌وچرای» را خلاصه می‌کند که به سختی جایی برای تردید می‌گذارد؟ اما نه، در کمال شگفتی می‌بینم که با آهی بلند می‌گوید: «اگر مردمان به نهاد علم/اعتماد نکنند، ما با مشکل بزرگی رویاروی هستیم.» و شروع به شمار بالای پژوهشگران درگیر در تحلیل آب‌وهوا، سیستم پیچیده‌ی سنجش راستی و ناراستی داده‌ها، مقاله‌ها و گزارش‌ها، اصل ارزیابی هم‌کاران، شبکه پهن‌آور ایستگاه‌های آب‌وهوایی، شناورهای آب‌وهوایی، ماهواره‌ها و کامپیوترهایی اشاره می‌کند که جریان اطلاعات را تضمین می‌کند - و سپس با

ایستادن پشت تخته‌ی سیاه، شروع به توضیح کوتاهی‌های مدل‌هایی می‌کند که برای تصحیح داده‌ها و از این گذشته سلسله تردیدهایی لازم است که باید در مورد هر کدام از این نکته‌ها مورد خطاب قرار بگیرند. در ادامه می‌افزاید: «و در اردوگاه دیگر، چه چیزی می‌یابیم؟» هیچ پژوهنده‌ی کاردان این رشته نیست که اسباب و ابزار مناسب را داشته باشد.» بنابراین استاد برای پاسخ به آن پرسش از برداشت نهاد به عنوان بهترین ابزار اندازه‌گیری وزن مربوط به مواضع سود می‌جوید. او دیوان عالی عالی‌تری را برای این کار نمی‌بینید. و برای همین می‌افزاید «از دست دادن اعتماد» به این منبع برای او موضوعی بسیار جدی است.

پاسخ او مرا به اندازه‌ی آن پرسش شگفت‌زده می‌کند. پنج یا ده سال پیش، باور نمی‌کردم که ممکن است پژوهنده‌ای - به ویژه پژوهنده‌ای فرانسوی - در چنین وضعیت پرس‌راندگیزی در باره‌ی «اعتماد به نهاد علم» سخن بگوید. شاید به «تناوب‌های اعتماد» به مفهوم علمی این اصطلاح اشاره کرده، اما باید به قطعیت رومی‌آورد، قطعیتی که نیازی نبود سرآغازش را موبه‌مو برای چنین مخاطبانی توضیح دهد، این قطعیت به او اجازه می‌داد با پرس‌وجوگرانش به عنوان افراد بی‌خبر *ignoramus* و با مخالفانش به عنوان افراد نابخرد و غیرمنطقی برخورد کند. آن‌گاه لازم نبود هیچ نهادی دیده‌شدنی شود، هیچ رویکردی به اعتماد شود. می‌توانست به میانجی‌گری عالی‌تر، علم با حروف بزرگ متوسل شود. وقتی کسی به علم با حروف بزرگ رومی‌آورد، نیازی به بگومگو نیست، زیرا همیشه خود را دوباره در مدرسه می‌یابد که در کلاس درسی نشسته، که یا باید درس را یاد بگیرد و یا نمره‌های خوبی نخواهد گرفت. اما وقتی کسی مجبور باشد که به اعتماد روآورد، وضعیت پرس‌وجوگرانه به کلی متفاوت است: لازم است نگرانی خود را برای نهادی شکننده و ظریف را درمیان گذاشت که دست‌وپایش با عناصر وحشتناک مادی و زمینی *mundane* بسته شده است - لابی‌های نفت، ارزیابی‌های همکاران، فشارهای مدل‌سازی، اشتباهات چاپی در گزارشهای هزار صفحه‌ای، پیمانهای پژوهشی، باگ‌های کامپیوتری و این و آن. خوب این نگرانی - و این نکته‌ی جوهری است - هدفش این نیست که نسبت به نتایج پژوهش تردید به وجود آورد، برعکس، هدفش این است تضمین کند که این نتایج معتبر، پرنیرو خواهند بود و با همه در

میان گذاشته خواهند شد.

این مایه‌ی شگفت‌زدگی من بود: چگونه این پژوهشگر کالج فرانسه آسایشی را کنار می‌گذارد که رو آوردن به قطعیتی بی‌چون و چرا در اختیار می‌گذارد و به جای آن به اعتماد به علم به عنوان یک نهاد تکیه می‌کند؟ امروز چه کسی به نهادها اعتماد دارد؟ آیا این بدترین لحظه‌ای نیست که پیچیدگی هراس‌انگیز دفترهاگ جلسات، نشست‌ها، گفت‌وگوها، مدل‌ها، رساله‌ها و مقاله‌هایی را به طور کامل به نمایش می‌گذارد که به یاری آنها قطعیت‌های ما در مورد سرآغاز مردم‌گرایی آشفتنگی‌های آب‌وهوایی در آسیاب آن می‌چرخد؟ اندکی مانند این است که کشیشی در پاسخ به نوآموز دین مسیحی که به وجود خداوند تردید دارد، نمودار سازمانی واتیکان، تاریخ بوروکراتیک شوراه و واژگان بی‌شمار رساله‌های قانون شرع را نشان دهد. در زمانه‌ی ما چنین می‌نماید که تکان دادن انگشت به نهادها ممکن است مانند جنگ‌افزاری برای نقد آنها کار کند، اما تردیدی نیست که ابزاری برای پابرجایی دوباره‌ی اعتماد به راستی و درستی‌های جاافتاده نیست. و با این حال، این درست راهی است که آن استاد برای دفاع از خودش در برابر آن صنعت‌گردانان شک‌گرا به کار برد.

و حق با او بود در وضعیت بگومگوهای داغ و فتنی موضوع دست‌یافتن به دانش‌وشناخت معتبر در باره‌ی موضوعاتی به پیچیدگی کل سیستم کروی زمین است، دانش‌وشناختی که باید به تغییرات ریشه‌ای در بیشتر جزئیات هستی میلیاردها نفر برسد، تکیه بر نهاد کردار بی‌نهایت امن‌تر از تکیه بر قطعیت بی‌چون و چراست. اما از این گذشته بی‌نهایت مخاطره‌آمیزتر هم هست. باید جرئت زیادی به خرج داده باشد که پشتیبان بحث خودش را به این شکل تغییر دهد.

با این حال، گمان نمی‌برم که استاد زیاد آگاه بوده باشد که از یک فلسفه‌ی علم به فلسفه‌ی دیگری پرداخته است. بیشتر به گمانم این است که او دیگر در گزینش جنگ‌افزارها حق انتخابی نمی‌دید، زیرا مخالفان شک‌گرای آب‌وهوا همان‌هایی بودند که از این سخن می‌گفتند که تا پیش از رسیدن به قطعیتی بی‌چون و چرا صبر خواهند کرد، و از برداشت نهاد تنها برای گیر انداختن او سود می‌جستند. آیا در واقع آب‌وهواشناسان را محکوم نمی‌کردند که یک «لابی» مانند لابی‌های دیگرند،

لابی مدل‌سازان؟ آیا از ردیابی مدارهای پولی لازم برای پژوهش‌شان و شبکه‌های نفوذ و هم‌دستی که گواهِش‌ای میل‌هایی است که این شک‌گرایان توانسته بودند به آنها دست یابد، سوءاستفاده نمی‌کردند؟ و آنها چگونه به این دانش‌وشناخت خود رسیده بودند؟ ظاهراً می‌توانستند به حق داشتن خود در جایی فخر بفروشند که هر کس دیگری اشتباه می‌کرد زیرا **قطعیت** «هرگز موضوع اعداد و ارقام» نیست. هر بار که کسی به شمار بالای آب‌وهواشناسان و دامنه‌ی دست‌افزارها و تجهیزات و بودجه‌های آنها اشاره می‌کند، شک‌گرایان آوای خشمناک خود را در برابر چیزی بالا می‌برند که «بحثی از سوی اختیارداران» نامیده می‌شود. و اشارات والای مکرر قطعیت در برابر اعتماد با روآوردن به **راستی و درستی** (حقیقت) با حروف بزرگ، که هیچ نهادی نمی‌تواند به فساد بکشاند. و خود را پیچیدن در تاهای ماجرای گاليله: مگر گاليله در برابر نهادها، در برابر کلیسا، در برابر دین، در برابر بوروکراسی علمی زمانه‌ی خود به تنهایی پیروز نشد؟ استاد که در چنین تنگنایی گیر کرده بود، گزینه‌های زیادی نداشت. زیرا فرمان قطعیت به دست دشمنانش افتاده بود و همگان شروع به پرسیدن پرسش‌های گستاخانه کرده بودند: از آنجا که این خطر بزرگ وجود دارد که علم با آرا اشتباه گرفته شود، او به راه‌وروشی بازگشت که به نظرش در دسترس بود: اعتماد به نهادی که بیست سال بود آن‌را از درونش می‌شناخت و در نهایت هیچ دلیلی برای شک کردن به آن نداشت.

اما کسی در باره‌اش هرگز سخنی نمی‌گوید. این جایی است که ما شکنندگی پشتواره‌هایی را می‌یابیم که او برای تکیه دادن برگزیده. اگر مرا دیده باشد که اندکی چپ‌چپ به او می‌نگرم در حالی که برای پاسخ به آن پرسش یا خودش کلنجار می‌رفت، از او پوزش می‌خواهم، زیرا من به رشته‌ی مطالعات علم تعلق دارم که سخت کوشیده تا معنای مثبتی به «نهاد علمی» ببخشد. خوب این رشته در سالهای نخست خود در دهه‌ی هشتاد میلادی، به صورت نقد قطعیت علمی از سوی بسیاری از دانشمندان دیده می‌شد - که همین هم بود - اما در عین حال دانش‌وشناختی تکیه‌پذیر بود - که مسلم است که نبود. ما می‌خواستیم دریابیم چگونه - با چه ابزاری، چه ماشین‌آلاتی، چه شرایط مادی، تاریخی و مردم‌شناسانه‌ای - تولید عینی‌گرایی شدنی بود. و البته بدون روآوردن به هیچ

قطعیت فرازجویانه‌ای که ناگهان و بدون هیچ گفت‌وگویی علم با حروف بزرگ را در برابر آرای همگانی می‌گذاشت. عینی‌گرایی علمی به شکلی که ما آن را می‌دیدیم مهم‌تر از آن بود که تنها با چیزی از آن دفاع شود که با اصطلاح چترگونه‌ی «خردگرایی» شناخته می‌شود، اصطلاحی که بیشتر اوقات زمانی به کار برده می‌شود که به بحث و بگوئگویی پایان نهد که به مخالفان مصر اتهام نابخردی می‌زند. مدتها پیش از آن که پرسشهای بوم‌شناسی به پیش‌جبهه‌ی سیاست کشیده شود. این ظن وجود داشت که تمایز میان خردمندانه و نابخردانه کافی نیست تا بگوئگوها در باره‌ی اجزای دنیای مشترک را حل‌وفصل کند. آن‌طور که ما آن را می‌دیدیم، پرسش علوم پیچیده‌تر از این‌ها بود، ما در پی این بودیم که عینی‌گرایی را از راه تازه‌ای تولید کنیم و برای همین است که ما - من و همکارانم در تاریخ یا جامعه‌شناسی علوم - همیشه از خشم برخی از پژوهشگران نسبت به چیزی که آنها «نسبی‌گرایی» پرس‌وجوهای ما می‌نامند شگفت‌زده می‌شویم، در حالی که ما تنها کوشیده‌ایم دانشمندان را برای دفاع سرانجام واقع‌گرایانه‌ای از عینی‌گرایی آماده کنیم که ما هم به اندازه‌ی آنها - اما به شکل متفاوتی - به آن دلبستگی داریم.

برای همین شگفت‌زدگی ملایم من از پاسخ آب‌وهواشناس دریافتنی می‌شود. «خوب، خوب، شما دارید در اینجا به شکل مثبتی از اعتمادی سخن می‌گویید که باید به نهاد علم داشت... اما همکار عزیز من، تاکنون چه زمانی ضرورت چنین اعتمادی را در برابر همگان احضار کرده‌اید؟ تاکنون چه زمانی پذیرفته‌اید که رازهای تولید خود را در میان بگذارید؟ چه زمانی برای مدتی طولانی و با صدای بلند درخواست کرده‌اید که آداب علمی باید به صورت نهاد شکننده‌ای فهمیده شود که اگر قرار است مردمان به علوم باور داشته باشند، باید به دقت پائیده شود؟ آیا بر عکس ما همان کسانی نیستیم که این کار را در تمام این مدت پیش برده‌ایم؟ همین ما که کمکشان را تاحدی با غرولند با نسبی‌گرا خواندن‌مان جست‌وجو کرده‌اید؟ آیا به راستی آماده‌ی چنین تغییری در شناخت‌شناسی هستید؟ آیا به راستی می‌خواهید از اتهام آسایش‌بخش نابخردی، آن راه استادانه‌ای دست کشید که دهان هر کسی را که سر دعوا با شما دارد با آن می‌پندید؟ آیا کمی دیر نشده تا ناگهان به برداشت «اعتماد» پناهنده شوید، به آنکه خود را برای آن از هیچ نظر

آماده کرده باشید؟ اگر من آن روز این پرسش‌ها را از آن کارشناس آب‌وهوا نکردم برای این بود که زمان بگومگو در باره‌ی «نسبی‌گرایی» مطالعات علم سپری شده بود. کل این ماجرا بی‌اندازه برای این‌گونه سخنان سطحی، جدی شده است. ما دشمنان یک‌سانی داریم و باید به فوریت‌های یک‌سانی پاسخ دهیم.

* که ما را ناگزیر می‌کند تا میان ارزش‌ها از شرح‌هایی که کارشناسان‌شان از آنها می‌دهند تمایز بگذاریم

این حکایت باید به خواننده کمک کند تا دریابد چرا ما باید در مورد نقشی که قرار است به برداشت کلیدی نهاد داده شود، و به‌ویژه به نهاد علم، پرس‌وجو کنیم، زیرا خود را در برابر بحران‌های بوم‌شناسی می‌بینیم که از لحاظ گونه و مقیاس بی‌سابقه‌اند. اگر مسئولیت چنین پرس‌وجویی را بر دوش گرفته‌ام، برای این است که در پاسخ آن استاد به آسانی می‌توانیم اگر نه یک ناسازگاری، که دست‌کم تنش قدرتمندی میان ارزشی را که او می‌خواهد از آن دفاع کند - عینی‌گرایی - و شرحی تشخیص دهیم که برای تعریف آن ارزش پیشنهاد می‌دهد. زیرا چنین می‌نماید که او در واقع میان روآوردن و توسل به قطعیت و روآوردن به اعتماد دودل است، میان دو چیزی که همان‌طور که خواهیم دید دربرگیرنده‌ی دو فلسفه یا بهتر است گفته شود متافیزیک یا حتی از آن بهتر وجودشناسی متفاوت است.

به خوبی آگاهم که او وقت نداشته به درک خوبی از این تفاوت برسد، از آن گونه جزئیاتی نیست که می‌توان دانشش را از یک آب‌وهواشناس انتظار داشت. اما کار من در مقام جامعه‌شناس، یا فیلسوف، یا مردم‌شناس (برجسب به سختی مهم است) کندوکاو این ناپیوندی تا آنجا که شدنی باشد و تا هر زمانی که طول بکشد است، تا راه حلی را پیشنهاد دهم - که برای کل نکته‌ی این پروژه است - که این ارزش را در میان گذاشتنی و پایدار سازد. همان‌طور که خواهیم دید، پیشنهاد‌های را که من از راه این پرس‌وجو کندوکاو می‌کنم عبارت است از به کار بردن یک سلسله اختلافات برای تمایز گذاشتن میان ارزش‌هایی که کسانی در پی دفاع از آنها هستند، و شرح‌هایی است که در سراسر تاریخ برای آنها داده شده، تا این ارزش‌ها در نهادی پابرجا شود، یا از پابرجاشدن‌شان جلوگیری شود که سرانجام شاید برای آنها طراحی

شود.

به خوبی آگاهم که واژه‌های «ارزش» و «نهاد» می‌توانند هراس‌انگیز باشند، می‌توانند حتی به شکل ترسناکی ارتجاعی بنمایند. چی! بازگشت به ارزشها؟ اعتماد به نهادها؟ اما آیا این همان چیزی نیست که ما سرانجام خود را از آن دور کرده‌ایم، چیزی که کنار گذاشته‌ایم، چیزی که یاد گرفته‌ایم با آن بجنگیم و حتی با سرزنش و ملامت دور افکنیم؟ و با این حال حکایتی که در بالا تحلیل شد نشان می‌دهد که ممکن است در واقع وارد دوران تازه‌ای شده باشیم. دامه‌ی بحران‌های بوم‌شناسانه ما را ناگزیر می‌کند که کل مجموعه‌ی واکنش‌ها یا بازتاب‌های شرطی شده‌ای را از نو در نظر بگیریم که ما را از نرمی و انعطاف‌پذیری برای پاسخ و واکنش به چیزی که دارد از راه می‌رسد ناکام می‌کند. این دست‌کم پنداشتی است که من با آن آغاز کردم. برای آن که پژوهشگری از کالج فرانسه از قطعیت به اعتماد برسد، چیزی به راستی «جدی» باید روی داده باشد. این جدی بودن است که بر کار مشترک ما سنگینی می‌کند.

هدف من برای این پرس و جو این است که آرایه‌ای را بیافرینم که دیپلماتیک می‌نامم. آرایه‌ای که اگر بتوانم آن را به کار بیندازم (اما به تنهایی نمی‌توانم) می‌تواند به پژوهشگری کمک کند که به نام «خردگرایی» مورد حمله قرار گرفته است، و آن ارائه‌ی تعریف متفاوت از چیزی است که او عزیز و گرامی می‌دارد. آیا می‌توانم عینی‌گرایی را از راه اعتماد به نهادی پژوهشی تعریف کنم، بی‌آنکه او را با این حس رها کنم که ارزشی را که برای آن می‌جنگیده است، از دست داده است؟ حتی اگر، پس از به پایان رساندن کار، ناگزیر باشد به فلسفه‌ی به کلی متفاوتی از علم تکیه کند؟ و آیا می‌توانم این کار را با او پیش ببرم؟ این‌ها مخاطرات این پژوهش است: در میان گذاشتن تجربه‌ی ارزشهایی که آگاهی‌دهندگان ظاهراً عزیز و گرامی می‌دارند، اما با این پیشنهاد که شرح یا دقیق‌تر بگویم متافیزیکی را تعدیل کنیم که از راه آن آنها در پی بیان تجربه در موارد پرتناقض و ناسازگار در جایی بوده‌اند که خطر از دست دادن آن‌را در زمان دفاع دست‌وپاشکسته از آن به جان می‌خرند. آیا می‌توان به برخی از مفاهیمی که یاد گرفته‌ایم عزیز و گرامی بداریم فرصتی برای گونه‌ای از تکامل ارائه داد که چارچوب بسیار تنگ مدرنیزه کردن این فرصت را به آنها نداده

است؟ از همه چیز گذشته، برداشت‌های «تکامل پایدار» و «گونه‌های محافظت‌شده» را می‌توان برای مفاهیم هم به کار برد!

* میان مدرنیزه کردن و بوم‌شناسانه کردن، باید یکی را برگزینیم

چرا چنین شمار بالایی از ارزشها دیگر نمی‌توانند در برابر حمله ایستادگی کنند؟ به دلیل پدیده‌ی دیگری است که من در پی مستند کردن آن از زمانی بوده‌ام که کار میدانی خود را در افریقا آغاز کردم، یعنی از سالهای ۱۹۶۰، و می‌توان آن را «پایان پراتز مدرنیزه کردن» نامید. در آنچه به دنبال می‌آید، اصلاحات «مدرنیزه کردن» و «مدرن‌ها» در برابر «بوم‌شناسی» به کار برده می‌شود. ما باید میان مدرنیزه کردن و بومی کردن یکی را برگزینیم.

در کتابی که بیست سال پیش با نام «ما هیچ‌وقت مدرن نبوده‌ایم»^۱ منتشر شد، به دنبال این بودم تا با استفاده از سنگ محک رابطه‌ای که از سده‌ی هفدهم میان دو دنیای طبیعت و جامعه، دنیای نامردمان و مردمان در حال شکل‌گیری بود، معنای دقیقی به این واژه‌ی چندمعنایی «مدرن» بدهم. «ما» در عنوان تا حدی بزرگ‌بینانه‌ی آن کتاب، مردمان خاص یا جغرافیای خاصی را مشخص نمی‌کرد، بلکه بیشتر تمامی کسانی را برجسته می‌ساخت که انتظار دارند علم فاصله‌ی ریشه‌ای با سیاست نگاه دارد. تمامی مردمانی که مهم نیست کجا به دنیا آمده بودند، ولی احساس می‌کردند که با پیکان زمان به شیوه‌ای رانده می‌شوند که گذشته‌ای باستانی را در پشت سر دارند که به شکل تأسف‌آوری واقعیت‌های مسلم و ارزشها را درهم می‌آمیزد و آینده‌ی کمابیش تابناکی را در پیش رو دارند که در آن تمایز میان واقعیت‌های مسلم و ارزشها سرانجام مشخص و روشن خواهد بود. گونه‌ی آرمانی مدرن، کسی است - کسی بوده - که از راه «جبهه‌ی مدرنیزه کردن» که پیشرفتش را نمی‌توان بازایستانید، با سر از گذشته به سوی آینده می‌رود. در پرتو این جبهه‌ی پیشرو، در چنین ناحیه‌ی مرزی بود که می‌توانستیم به خود اجازه دهیم هر چیزی را که باید تکه‌پاره می‌شد به عنوان «تاب‌خردانه» و هر

^۱ ترجمه‌ی این کتاب هم از سوی انتشارات علم در ۱۳۹۳ به چاپ رسید.

است؟ از همه چیز گذشته، برداشت‌های «تکامل پایدار» و «گونه‌های محافظت‌شده» را می‌توان برای مفاهیم هم به کار برد!

* میان مدرنیزه کردن و بوم‌شناسانه کردن، باید یکی را برگزینیم

چرا چنین شمار بالایی از ارزشها دیگر نمی‌توانند در برابر حمله ایستادگی کنند؟ به دلیل پدیده‌ی دیگری است که من در پی مستند کردن آن از زمانی بوده‌ام که کار میدانی خود را در افریقا آغاز کردم، یعنی از سالهای ۱۹۶۰، و می‌توان آن را «پایان پراتنز مدرنیزه کردن» نامید. در آنچه به دنبال می‌آید، اصلاحات «مدرنیزه کردن» و «مدرن‌ها» در برابر «بوم‌شناسی» به کار برده می‌شود. ما باید میان مدرنیزه کردن و بومی کردن یکی را برگزینیم.

در کتابی که بیست سال پیش با نام «ما هیچ‌وقت مدرن نبوده‌ایم»^۱ منتشر شد، به دنبال این بودم تا با استفاده از سنگ محک رابطه‌ای که از سده‌ی هفدهم میان دو دنیای طبیعت و جامعه، دنیای نامردمان و مردمان در حال شکل‌گیری بود، معنای دقیقی به این واژه‌ی چندمعنایی «مدرن» بدهم. «ما» در عنوان تا حدی بزرگ‌بینانه‌ی آن کتاب، مردمان خاص یا جغرافیای خاصی را مشخص نمی‌کرد، بلکه بیشتر تمامی کسانی را برجسته می‌ساخت که انتظار دارند علم فاصله‌ی ریشه‌ای با سیاست نگاه دارد. تمامی مردمانی که مهم نیست کجا به دنیا آمده بودند، ولی احساس می‌کردند که با پیکان زمان به شیوه‌ای رانده می‌شوند که گذشته‌ای باستانی را در پشت سر دارند که به شکل تأسفآوری واقعیت‌های مسلم و ارزشها را درهم می‌آمیزد و آینده‌ی کمابیش تابناکی را در پیش رو دارند که در آن تمایز میان واقعیت‌های مسلم و ارزشها سرانجام مشخص و روشن خواهد بود. گونه‌ی آرمانی مدرن، کسی است - کسی بوده - که از راه «جبهه‌ی مدرنیزه کردن» که پیشرفتش را نمی‌توان بازایستاند، با سر از گذشته به سوی آینده می‌رود. در پرتو این جبهه‌ی پیشرو، در چنین ناحیه‌ی مرزی بود که می‌توانستیم به خود اجازه دهیم هر چیزی را که باید تکه‌پاره می‌شد به عنوان «تابخردانه» و هر

^۱ ترجمه‌ی این کتاب هم از سوی انتشارات علم در ۱۳۹۳ به چاپ رسید.

چیزی را که لازم بود به سوی آن حرکت کند تا پیشرفت کند، «خردمندانه» توصیف کنیم. بنابراین مدرن‌ها کسانی بودند که خود را از دلبستگی‌هایشان به گذشته رها می‌کردند تا به سوی آزادی پیشروی کنند. به طور خلاصه، کسانی که از تاریکی به سوی نور سر گذاشته بودند - به دامن روشن‌شدگی و اشراق. اگر من علم را به عنوان سنگ محک خود برای تعریف این سیستم یکتای مختصات به کار بردم، به این دلیل بود که هر آشفستگی در درک و دریافت علم، کل دستگاه مدرنیزه کردن را تهدید می‌کرد. اگر مردمان دوباره شروع به درهم‌آمیختن واقعیت‌های مسلم و ارزشها می‌کردند، پیکان زمان پروازش را قطع می‌کرد، درنگ می‌کرد، خودش را از همه سو پیچ‌وتاب می‌داد و مانند بشقابی ماکارانونی - یا بیشتر لانه‌ای از مارهای افعی - به نظر می‌رسید.

بیست سال پیش لازم نبود کسی نابغه باشد تا احساس کند که مدرنیزه کردن به پایان می‌رسید، زیرا روز به روز - در واقع دقیقه به دقیقه - به دلیل درهم‌آمیختگی فزاینده‌ی مردمان و نامردمان، تشخیص واقعیت‌های مسلم و ارزشها دشوارتر می‌شد. در آن زمان نمونه‌هایی را پیش کشیدم که به چندبرابر شدن «دورگه‌ها» میان علم و جامعه اشاره داشت. بگومگوهای علمی و تکنولوژیکی بیش از بیست سال است که از لحاظ تعداد و دامنه زیاد شده‌اند، و در نهایت به خود آب‌وهوا رسیده‌اند. از آنجا که زمین‌شناسان شروع به استفاده از اصطلاح عصر زمین‌شناسی مردمی^۱ برای تعریف دوره‌ای از تاریخ زمین کرده‌اند که به دنبال عصر زمین‌شناسی کنونی یا کنون‌دوران Holocene می‌آید، از این پس این اصطلاح راه‌دست برای خلاصه کردن معنای عصری به کار برده می‌شود که از انقلاب‌های علمی و صنعتی تا امروز کشیده می‌شوند. اگر زمین‌شناسان که خود از گونه‌های تأثرناپذیر و جدی‌ای هستند، مردمیت را به عنوان نیرویی با همان ابعادی می‌بینند که آتش‌فشان‌ها یا حرکات صفحات زمین را، یک چیز اکنون مسلم است: هیچ

^۱ Anthropocene این اصطلاح زمین‌شناسی به معنای دوره‌ای از تاریخ زمین است که مردمان در آن نیروی اصلی دگرگونی می‌شوند. اصطلاحی که اکنون فراگیر شده و اجازه می‌دهد تاریخ ناسازگار مدرن‌ها را در یک واژه خلاصه و به این صورت تعریف کرد: گسترش مبهوت‌کننده‌ی

امیدی - هیچ امید بیشتری به آینده، بیش از آنچه در گذشته داشتیم - نیست که میان علم و سیاست تمایز روشنی ببینیم.

در نتیجه، سنگ محکی که برای تشخیص گذشته از آینده، برای مشخص کردن جبهه‌ی مدرنیزه‌کردنی به کار می‌رفت که آماده بود کل سیاره را با دادن هویت به کسانی دربرگیرد که احساس «مدرن» بودن می‌کردند، کارایی خود را از دست داده است. اکنون در برابر گایاست^۱ که ما فراخوانده می‌شویم تا گایا به نظر رسیم، شخصیت غریب و دو برابر آمیخته‌ای که از علوم و اسطوره‌شناسی ساخته شده از سوی برخی از کارشناسان برای نامیدن کروی زمین به کار برده شد که ما را فراگرفته و ما به عنوان نوار موبیوس^۲ که هم درون و هم بیرونش را می‌سازیم، آن را فرامی‌گیریم، کروی به راستی جهانی که در حالی که ما تهدیدش می‌کنیم، ما را تهدید می‌کند. اگر من بخوام حال و هوای پروژه‌ی پرس‌وجوگرانه‌ی خود را نمایشی کنم - شاید زیادی نمایشی - می‌گفتم که به دنبال ثبت پس‌لرزه‌های جبهه‌ی مدرنیزه‌کردن درست در زمانی است که رویارویی با گایا نزدیک می‌نماید.

مانند این است که انگار مدرن‌ها (منظور من از این واژه آن دسته از این جمعیت با هندسه‌ای تغییرپذیر است که در جست‌وجوی خودشان هستند) تاکنون ارزشهایی را تعریف کردند که تا حدی در نهادهای متزلزلی پناه داده شده بودند که به سرعت برای پاسخ به مطالبه‌ی جبهه‌ی مدرنیزه کردن به وجود آورده شدند. در حالی که به عقب‌انداختن پاسخ به این پرسش را ادامه می‌دادند که خودشان چگونه قرار است ماندگار شوند. آنها آینده‌ای داشتند، اما به آنچه قرار بود از راه رسد - یا داشت از راه می‌رسید - علاقه‌ای نشان نمی‌دادند. چه چیز است که دارد از راه می‌رسد؟ چه چیز است که دارد به شکلی نامنتظره می‌رسد، چیزی که به نظر می‌رسد آنها پیش‌بینی

^۱ در اساطیر یونان، مادر ایزدبانوی خاستگاهی است، آفریننده و زاینده‌ی زمین و تمامی عالم، ایزدان آسمانی، تیتان‌ها و هیولاهاست. خدایانی که در پانتئون یونان فرمان می‌راندند همگی از او و اورانوس (آسمان) به دنیا آمده‌اند. در حالی که خدایان دریا فرزندان او و پونتئوس (دریا) هستند.

^۲ نوار موبیوس نوری است که دو لبه‌ی آن بر هم قرار گرفته و حلقه‌ای به وجود می‌آورد که البته یک سر لبه را باید پیش از جسیاندن به لبه‌ی دیگر نیم دور چرخانید. این نوار را که دو ریاضیدان آلمانی نوآوری کرده‌اند هم از لحاظ نظری و هم هندسی جذابیت‌های ویژه‌ای دارد. نوار موبیوس یک نوار بدون جهت است یعنی پشت و رو ندارد.

نکرده بودند؟ «گایا»، عصر زمین‌شناسی مردمی (آنتروپوسین) نام دقیق به سختی مهم است، به هر حال چیزی که آنها را برای همیشه از تمایزگذاری میان طبیعت و جامعه‌ای ناکام کرد که به یاری آن سیستم مختصات خود را، گام به گام جا می‌انداختند. با شروع از این رویداد، همه چیز برای آنها پیچیده‌تر شده است. کسانی که دیگر از این که مدرن‌های مضمی باشند دست کشیده‌اند زیر لب به نجوا می‌گویند: «فردا، باید درهم‌پیچیدگی‌های حتی بیشتری را در مورد موجوداتی در نظر بگیریم که نظم طبیعت را با نظم جامعه اشتباه می‌گیرند؛ فردا، حتی بیشتر از دیروز احساس می‌کنیم که دست و پایمان با شمار حتی بیشتری از فشارهایی بسته شده که موجودات پیوسته پرشمارتر و گوناگون‌تری تحمیل می‌کنند.» از این جا به بعد، گذشته شکل دیگرگون‌یافت‌های^۱ دارد، زیرا باستانی‌تر از چیزی که در جلو نهفته نیست. و اما در مورد آینده، شکسته و خورد شده است. دیگر نمی‌توانیم خود را به شکلی که در گذشته می‌توانستیم رها سازیم. وضعیتی به کلی تازه، در پشت‌مان، پاینده‌است، در برابرمان، پایبندی‌هایی بیشتر. معلق داشتن «جبهه‌ی مدرنیزه کردن» پایان رهایی به عنوان تنها سرنوشت ممکن. و بدتر آنکه: «ما» دیگر نمی‌دانیم کی هستیم، و کجا هستیم، ما که باور کرده بودیم مدرن بودیم... پایان مدرنیزه کردن. پایان داستان. زمان دوباره شروع می‌شود.

* با پیشنهاد سیستم متفاوتی از مختصات

حال که پرائتز مدرنیست دارد بسته می‌شود، آیا سیستم مختصات دیگری وجود دارد که بتواند سیستمی را که از دست داده‌ایم جایگزین کند؟ این کسب‌وکاری است که من بیست‌وپنج سال است سرسختانه در کنار تلاشهای دیگر دنبال کرده‌ام و مایلم آن را با این کتاب و دستگاه دیجیتال همراهش با دیگران سهیم شوم. باور دارم که به واقع شدنی است که عنوان به شدت منفی ما هیچ‌وقت مدرن نبوده/یم را با نسخه‌ی مثبت همان گفته تکمیل کنم. اگر ما هیچ‌وقت مدرن نبوده‌ایم، پس چه پیشامدی برایمان رخ داده است؟ چه چیز را باید به ارث ببریم؟ کی بوده‌ایم؟ چه کسی قرار است بشویم؟ با چه کسی باید پیوند داشته باشیم؟ از این پس خود را در

^۱ واژه‌ی انگلیسی alter است که زیاد هم به کار برده می‌شود و برای تمایز گذاشتن با دگرگونی

چه وضعیتی می‌یابیم؟ این پرسشهای مردم‌شناسی تاریخی و مقایسه‌ای است که نمی‌توانیم بدون پرس‌وجویی همه‌جانبه در مورد مدرنیته نامداری که در روند از کار افتادن است، به آنها نزدیک شد.

چرا من باور دارم که می‌توانم چنین پرس‌وجویی را پیشنهاد کنم و چنین آلترناتیوی را ارائه دهم؟ خیلی ساده چون با معلق داشتن مضمون مدرنیته به منظور مشخص کردن ماجراجویی مدرن‌ها، به گمانم تجربه‌ی شماری از ارزشهایی را مکان‌یابی کرده‌ام که می‌توانند به باور من در نسخه‌های آلترناتیو به نمایش گذاشته شوند.

برای نمونه، این دلگرمی را دارم که به نظر نمی‌آید تجربه‌ی عینی‌گرایی علم با حروف بزرگ را خیلی خوب محافظت کند زیرا هیچ کس هرگز به واقع احساس نکرده که نیازی به دفاع از آن است. بی‌درنگ پس از آنکه عینی‌گرایی به شکلی جدی به چالش کشیده می‌شود، مانند حکایتی که در بالا آورده شد، توصیف آداب پژوهشگران به شکلی متفاوت خواستنی می‌شود، و باز نمود متفاوتی از دانشمندان به آنها ارائه می‌شود، باز نمودی که باز یافتن اعتماد به نهادی علمی را که به شکل ژرفی از نو تعریف شده است، سرانجام شدنی می‌کند. همان‌طور که به زودی خواهیم دید، کار توصیف دوباره می‌تواند از این لحاظ ارزشمند باشد که شاید به ما اجازه دهد فضای بیشتری به ارزشهای دیگری دهیم که معمولاً با آنها برخورد می‌کنیم، اما الزاماً سوراخ آسایش‌بخشی برای خود در چارچوبی نمی‌یابند که مدرنیته پیشکش می‌کند، برای نمونه، سیاست یا دین، یا قانون، ارزشهایی که دفاع از علم با تمام شکوهش در سر راه خود زیر پا گذاشته است، اما اکنون می‌توان آنها را با راحتی بیشتری رزم‌آرایی کرد. اگر پرسش بر سر بومی‌کردن و نه ادامه‌ی مدرنیزه کردن باشد، ممکن است گرد آوردن شمار بیشتری از ارزشها برای همزیستی در درون بوم‌سیستمی تا حدی پرمایه‌تر شدنی باشد.

در آنچه از پی می‌آید، به این ترتیب من گسستی دوگانه را به خواننده ارائه می‌دهم: نخست، می‌کوشم تجربه‌ای مناسب با هر یک از ارزشها را از شرحی که به شکلی سنتی برای آنها داده شده است، بیرون بکشم، سپس این وظیفه را بر دوش می‌گیرم که قالبندی کاملاً موقتی و زودگذر آلترناتیوی به این تجربه بخشم و آن را روی میز گفت‌ووشنود گذاشته و پیرو نقد کنم. چرا به این شکل پیش می‌روم؟ زیرا

به نظر من تجربه را به این شرط که با دقت دنبال شود، می‌توان در میان گذاشت و سهیم شد، در حالی که با قالببندی آلترنیتیوی که از آن تجربه ارائه می‌کنم - دست‌کم در آغاز - نمی‌توان همین کار را کرد.

مطالعه‌ی آداب علمی که من برای مدت درازی دنبال کرده‌ام، می‌تواند به عنوان نمونه به کار برده شود؛ به ندرت نقدی در باره‌ی توصیف‌هایی شنیده‌ام که «مطالعات علم» به شبکه‌های علمی داده است (بر عکس، درستی این توصیف‌ها همیشه بازشناخته شده، گویی که پس از هاروی، ما سیاهرگ‌ها و سرخرگ‌های جریان خون دانش پژوهانه را کشف کرده‌ایم). و با این حال نسخه‌های آلترنیتیوی که من و همکارانم پیشنهاد کرده‌ایم تا شرحی برای ساختن و تولید fabrication عین‌گرایی باشد به شدت از سوی برخی از پژوهشگرانی مورد بحث‌های داغ قرار گرفته است، که ما می‌کوشیدیم سرانجام ارزشهایشان را برای دیگران دریافتی کنیم. خود واژه‌های «شبکه» «ساخت و تولید» گاه کافی هستند تا پرس‌وجوگران ما را شوکه کند، که تنها نشان می‌دهد چه قدر ما بد در این راستا پیش رفته‌ایم. چه دیپلمات‌های بی‌مایه‌ای بوده‌ایم!

از آنجا که هدف، تهیه‌ی دفتر دارایی‌های مدرن‌هاست تا بدانیم چه چیز است که قرار است ما به ارث ببریم، اشتباه گرفتن سه جز سازنده‌ی آن، به ویژه فاجعه‌بار خواهد بود: شرحهایی که مدرن‌ها در جریان کشاکشهای گوناگون‌شان نوآوری کرده‌اند، ارزشهایی که در همین تاریخ از راه تجربه‌هایی نگاه داشته‌اند که می‌توان آنها را سهیم شد، و سرانجام قالببندی خود من از همین تجربه، که بسیار ویژه و بسیار بحث‌برانگیز است.

برای همین است که دستگاهی که می‌خواهم به خوانندگان پیشکش کنم، در دو توالی ارائه می‌شود، گزارشی از پرس‌وجویی که از آنها دعوت می‌شود تا هر آنچه را که به نظر آنها با آنچه که در مورد تجربه‌ی مورد نظر ارائه شده، ارتباط دارد یا ندارد، به آن بیافزایند یا از آن بکاهند، دوم، رویه‌ای که به راستی باید به آن گفت‌و شنود (مذاکره) گفت و به یاری آن نگارنده و برخی از خوانندگانی - که هم پرس‌وجوگران شده‌اند - می‌توانند برای مشارکت در قالببندی دوباره‌ی همین تجربه‌ها به خیال درآورند.